



A Look at the Life and Literary Legacy of Nāṭīq Nīlī, 13th Century A.H./19th Century A.D. Afghan Poet



Sayed Ewazali Kazimi (Corresponding Author)

MA Student, Persian Language and Literature, Yazd University

alikalzimi461@gmail.com

Dr. Morteza Fallah

Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Yazd University

Abstract

Sayyid Riṣā Mūsavī, better known as Nāṭīq Nīlī, is one of the unknown poets of the 13th century A.H./19th century A.D. in Afghanistan. He was born in A.H. 1228/A.D. 1813 in the Dāykundī province. Two works remain from this gifted poet: *Shikarbāgh*, and *Ṭūfān-al-Muṣība*. Not only the two books introduce parts of Afghanistan's literary and cultural values to the new generation, but also, they generally of assert considerable importance in the field of Persian language, because they can be used in Iranian cultural studies as a reliable record.

The study applies the analytical-descriptive method and attempts to explore the literary and cultural legacy of this poet-critic. The study also offers insight into the characteristics of Nīlī's life and works for fellow Persian speakers in the Islamic Republic, in hopes of strengthening the bonds between two nations sharing the same language and literature.

Keywords: Nāṭīq Nīlī, thirteenth century poetry in Afghanistan, literary history of Dāykundī, *Shikarbāgh*, *Ṭūfān'al Muṣība*



سال ۵۴ - شماره ۱ - شماره پیاپی ۱۰۸ - بهار و تابستان ۱۴۰۱، ص ۲۶۷ - ۲۴۳	HomePage: https://jhistory.um.ac.ir
شاپا چاپی x ۷۰۶ - ۲۲۲۸	شاپا الکترونیکی ۴۳۴۱ - ۲۵۳۸
تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۲/۲۸	تاریخ بازنگری: ۱۴۰۱/۰۷/۲۷
نوع مقاله: ترویجی	تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۹/۲۲
DOI: https://doi.org/10.22067/jhistory.2022.76774.1134	

نگاهی به زندگی و کارنامه ادبی ناطق نیلی شاعر سده سیزده افغانستان



سید عوض علی کاظمی (نویسنده مسئول)

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یزد

alikalzami461@gmail.com

دکتر مرتضی فلاح

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یزد

چکیده

یکی از شاعران گمنام سده سیزده هجری در افغانستان سید رضابخش موسوی مشهور به ناطق نیلی است که در سال ۱۲۲۸ ق. در استان/ولایت دایکندی دیده به جهان گشوده است. از این شاعر خوش قریحه دو اثر به نام‌های شکرباغ و طوفان المصیبه باقی مانده است. علاوه بر اینکه این دو کتاب بخشی از ارزش‌های ادبی و فرهنگی افغانستان را به نسل کنونی معرفی می‌کند، در عموم برای حوزه زبان فارسی نیز اهمیت دارد؛ چون که می‌تواند به عنوان سند خوب در مطالعات ایران فرهنگی کمک کند.

در این نوشتار که به روش تحلیلی-توصیفی نگارش یافته، می‌کوشیم تا کارنامه ادبی و فرهنگی این شاعر و ادیب را مورد بررسی قرار دهیم و ویژگی‌های زندگی و آثار او را برای هم‌زبانان خودمان در جمهوری اسلامی به معرفی بگیریم تا شاید گامی باشد در راستای تحکیم همدلی دو ملت با ادبیات و زبان مشترک.

کلیدواژه‌ها: ناطق نیلی، شعر سده سیزده افغانستان، تاریخ ادبیات دایکندی، شکرباغ، طوفان المصیبه.

مقدمه

پیش از اینکه به زندگی و کارنامه این شاعر بپردازیم، نگاهی به تاریخ ادب و تحولات اجتماعی و فرهنگی در افغانستان و به ویژه استان دایکندی خواهیم داشت.

تاریخ ادب در دایکندی افغانستان از سابقه خیلی طولانی برخوردار نیست، و این سیر تحولات ادبی را می‌توان در عمر ۲۵۰ ساله حکومت‌های سدوزایی و محمدزایی به بررسی گرفت؛ زیرا آن‌گونه که تحقیقات نشان داده، قبل از دوران حکومت‌های معاصر سخنی از آثار ادبی در دایکندی وجود ندارد. کسانی که پیرامون شعر و ادب در مناطق مرکزی آشنایی دارند، می‌دانند که این تاریخ ادبیات، پیوند ناگسستی با کارنامه ادبی فرهنگی «علامه سید رضابخش موسوی» مشهور به ناطق نیلی دارد. بررسی ارزش‌های ادبی جغرافیای فوق بدون بررسی آثار این ادیب نامدار چندان موفق نخواهد بود.

در این موضوع هم شکی نیست که ناطق نیلی در تاریخ ادب دایکندی تک‌ستاره‌ای است که در این آسمان درخشیده و نورافشانی کرده است. از عبدالواسع جبلی غرjestانی (د. ۵۵۵ق) شاعر سده ششم هجری، که قدیم‌ترین شاعر مناطق مرکزی به شمار می‌آید تا امروز کمتر شاعری را می‌توان یافت که صاحب چندین اثر مکتوب بوده باشد و در عین حال با ناطق نیلی مقایسه گردد. در یک جمله، نمی‌شود تاریخ دایکندی را بدون کارنامه ناطق نیلی بررسی کرد، و همین سیر رشد ناطق هم تابع عوامل سیاسی و اجتماعی این جغرافیا است.

بر اساس تاریخ ذکر شده از سرایش مثنوی شکر باغ در سال ۱۲۶۴ق، دوران زندگی ناطق نیلی مصادف با دور دوم پادشاهی دوست محمد خان است. که دقیقاً آغاز نیمه دوم سده را تشکیل می‌دهد. این سده در افغانستان از نگاه اجتماعی و فرهنگی چندان وضع مناسب نداشته است، به خاطر اینکه شاهان اهل علم کمتر بر سرنوشت مردم حکومت کرده‌اند، و یا اینکه دوران بیشتر آنان به جنگ و سیاست گذشته است تا توجه به فرهنگ و ادبیات، اگر کاری هم شده در حد خیلی ناچیز است که حتی در شمار کمتر می‌آید.

۱- زندگی و آثار ناطق نیلی

اگر به تذکره‌های فارسی و تاریخ ادبیات نگاهی اندازیم، در می‌یابیم که شرح احوال نویسان در طول تاریخ ادب اکثراً نتوانسته‌اند، مطالب دقیق و مستند پیرامون شاعران، ادیبان و فرهنگیان ارائه کنند، همین مسأله سبب شده است که امروز ما نتوانیم پیرامون ویژگی‌های زندگی اکثر شاعران قضاوت درست نماییم، دلیلش هم این است که خود شاعران به این موضوع کمتر توجه کرده و نسبت به وقایع زندگی‌شان بی‌پروا بوده‌اند، همچنان که عدم امکانات سبب شده است که با وقوع حوادث سیاسی و نظامی بسیاری از آثار مکتوب زبان

فارسی از بین برود و یا ناقص شود، اینجاست که با آثار موجود شاعران و فرهنگیان بعد از آن‌ها نمی‌شود به زوایای زندگی آن‌ها پی برد و نظر قطعی داد؛ اما در این میان کسانی که به این مهم توجه کرده‌اند و وقایع زندگی خود را در لابه‌لای آثارشان به‌طور مستقیم و یا اشاره‌وار به خوانندگان انتقال داده‌اند. یکی از آنان، شاعر مورد بحث، ناطق نیلی است که این مسایل را می‌شود از لابه‌لای آثارش دریافت و کمتر به حدس و گمان متوسل شد.

۱-۱ - زادسال ناطق

پیرامون سال تولد ناطق جز شکرپاغ در آثار دیگر چیزی نمی‌یابیم؛ زیرا اگر شاعر در بخش «احوال مصتّف» در نسخه خطی طوفان المصیبیه نکاتی را پیرامون وقایع زندگی خود گفته بوده، فعلاً موجود نیست. باز هم می‌شود از ابیات شکرپاغ این نکته را دریافت؛ ولی در این اثر هم به‌طور دقیق پرداخته نشده است، بلکه به‌صورت ماهرانه و کارشناسانه به برخی از وقایع اشاره کرده است؛ شاید علتش ترس از برداشتن این نکات توسط اشخاص مغرض بوده است. یکی از آن نکات زادسال و تاریخ تولد شاعر است، این نکته را می‌توان از بیتی دریافت که ناطق خطاب به پسرش سروده و سن او را بیان کرده است:

تو را یک نه بود سال و مرا چار
تو در کار آمدی رفتم من از کار^۱

از این بیت معلوم می‌شود که ناطق نیلی در سال ۱۲۶۴ق که سال سرایش مثنوی شکرپاغ است، سی و شش سال داشته است، با این معیار، زادسال ناطق ۱۲۲۸ق خواهد بود.

۱-۲ - زادگاه ناطق

آثاری که پیرامون مناطق مرکزی افغانستان نوشته شده است، در مورد زادگاه ناطق همه متفق‌اند که ناطق اهل نیلی بوده و شهرت او گره‌خورده با بخشی از جغرافیای افغانستان به‌نام دایکندی و نیلی است.^۲ خود ناطق هم پیرامون زادگاهش سخن گفته است، نه تنها در یک مورد بلکه در چند جا در لابه‌لای اشعار واژه نیلی را به‌عنوان زادگاهش به‌کار برده است:

مکان کوه‌بند خاک نیلی
بود بر ادّعی من دلیلی^۳

در جای دیگر هم از کوهستانی بودن و سختی محیط نیلی سخن گفته است که شاعر پابسته اوست و اوضاع دلش چون شیشه و سنگی است که هر لحظه امکان شکستن آن وجود دارد:

۱. موسوی، شکرپاغ، ۲۹۵.

۲. یزدانی، فرزندان کوهساران، ۱۸۹.

۳. موسوی، شکرپاغ، ۳۰۲.

به این کوه بسته پا چون سنگ تا چند؟
دماغ افسرده همت لنگ تا چند؟

به سنگستان فتاده شیشه دل
سلامت ماندن این شیشه مشکل^۱

۱-۳- خانواده ناطق

ناطق نیلی در یک خانواده فرهنگی و اهل دانش و معرفت به دنیا آمده است. با اینکه ناطق از نام و ویژگی های مادرش چیزی نگفته است؛ ولی درباره پدر و اجداد خود نکاتی را آورده که نشانگر دانشمند بودن آن بزرگان است، پدرش را یکی از استادانی می داند که نه تنها برای او بلکه برای بسیاری از آدم های هم روزگارش حق استادی داشته و از شاگردی نزد او خرسند بوده اند.

پدر دارم چراغ چشم و بینش
مرا زو اقتباس عقل و دانش
نه من تنها ز استادیش خوشحال
بود چندیش استادان به دنبال^۲

احتمالاً پدر ناطق که عالم دین و مرد پرهیزگاری بوده، آثار خطی نیز داشته است؛ ولی اکنون چیزی در اختیار نیست، شاید بر اثر عوامل اجتماعی، سیاسی و طبیعی از بین رفته باشد. نه تنها خود ناطق اهل شعر و دانایی بوده، بلکه همسر اول او به نام «بی بی گل» نیز از شاعران و عالمان زمان خودش بوده است، اما متأسفانه جز چند بیت شعری که به شکل شفاهی به دست ما رسیده است، از این شاعر بانوی دایکندی اثر دیگری فعلاً موجود نیست:

خبر آمد که ناطق کدخدا شد
جهان در پیش چشم من سیا شد
زنان را بی وفا می گفت مردان
بحمدالله که مردان بی وفا شد

یکی از فرزندان ناطق، به نام سید حسین موسوی نیز شاعر خوب تعلیمی سرا بوده است، یک دیوان شعر با نام «نور و حکمت» داشته که نسخه ای از آن با خط زیبا، تا سال های آغاز دهه هشتاد خورشیدی در قریه میش علیا، مرکز ولایت دایکندی، نزد یکی از بزرگان ده، موجود بوده است. در همین زمان وی این نسخه را به شخصی به نام «علوی سرابه»، آخوند محل، داده است. پس از اینکه از نسخه باخبر شدم، دیگر

۱. همو، نسخه خطی طرفان المصیبه، سرچشمه هفتم.

۲. همو، شکر باغ، ۶۷.

شخص یاد شده زنده نبود؛ فرزندان هم وجود نسخه را نزد پدرشان تأیید کردند؛ ولی موجود بودن آن را انکار نمودند و مدعی شدند که گم شده است.

علاوه بر دیوان مذکور از این شاعر، پنج سال پیش یک بیاضی به دست آوردم که شامل بیست قطعه شعر است، اگر دیوان به دست نیاید همین هم غنیمت است، می‌تواند برای شناخت توانمندی و قریحه شاعر مفید واقع گردد. در اینجا به یک نمونه از آن اکتفا می‌کنم تا خوانندگان به سبک و روش شعری آن آشنا گردند و باقی اشعار را می‌گذارم برای چاپ یک مجموعه.

دلم بگرفته است از غصه زنگی	سرم دارد به خود زین کار ننگی
چرا دارد به همدیگر دو رنگی	جگر خون گشته است از کار قومان
حسین را نیست با کس عزم جنگی ^۱	اگر جنگی نسازد با حسین کس

۱-۴- نام و نسب ناطق

در این شکی نیست که در مورد صورت صحیح نام شاعران گذشته تذکره‌نگاران همیشه دچار اختلاف شده‌اند، برای یک شخص چند نام ذکر کرده‌اند که اکثر دقیق هم نیست؛ اما خوشبختانه ناطق نیلی نام خودش را در چندین جای آثارش «رضابخش» گفته است.

چو من بخش رضایم بخش او ده که بخش اندر حضور صاحبش به^۲

بر اساس بیت بالا نام و نام خانوادگی ناطق، سید رضابخش موسوی مشهور به ناطق نیلی فرزند سید عبدالعلی موسوی است که در میان مردم به «شاه ناطق» و ناطق نیلی شهرت یافته است. سید رضابخش، تخلص ادبی خود را هم بارها ناطق، گفته و نام خانوادگی خود را موسوی ذکر کرده است. علاوه بر شکرباغ در مقدمه طوفان المصیبه هم در مورد خود و پدرش سخن گفته است: «أما بعد: این غریق لجه بحر وبال و گناه و این پابند زندان گرفتاری دنیا و عیال و عمل تباه؛ رضابخش الموسوی، المتخلص به ناطق البربری ابن سید عبدالعلی عقی الله عن جرایمهما».^۳

علاوه بر این معرفی نامه منشور در مقدمه طوفان المصیبه، در شعری که پیرامون حضرت امام رضا(ع) می‌سراید، می‌گوید وقتی من بخش حضرت رضا(ع) هستم چرا از عتبه بوسی او محروم و دورم، در واقع هم بیانگر نام هست و هم علاقه مندی زیارت مشهد الرضا را نشان می‌دهد.

۱. سید حسین موسوی، شاعر قرن سیزده، نسخه خطی بیاض شعر، کتابخانه شخصی.

۲. موسوی، شکرباغ، ۲۸۷.

۳. موسوی، نسخه خطی طوفان المصیبه، مورخ ۱۲۸۷، مقدمه.

چو من بخش رضایم دوریم چیست؟

ز عتبه بوسیش مهجوریم چیست؟^۱

ویا در موجّه چهل و پنجم از طوفان المصیبه نیز به این مسأله اشاره کرده است:

دوزخ تو مسوزان بدن ناطق عاصی

کاین عبد علی، بخش رضا، کلب حسین است^۲

از معلومات ناطق در مورد زندگی اش پیداست که اجداد او اصالتاً از نیلی نبوده، سال‌ها پیش اجداد او که شامل چندین نسل می‌شود، بر اثر فشار و نیرنگ روزگار، به هدف تبلیغ معارف اسلامی، از سبزوار به بربر دیار (مناطق مرکزی افغانستان) کوچیده‌اند. به گفته خودش، دانه‌وار بعد از گردش و تحولات در بربر-دیار افتاده است: «هرچند وطن مألوف اجداد کبار خطّه شهر سبزوار بود، از نیرنگ‌بازی فلک دوار کج-رفتار، دو رویی پرگار از دایره اقتدار بیرون شده، دانه‌وار سر افتاد ایشان در بربر دیار افتاد، در اینجا چند سلسله به طریقی که قلم قدرت رفته بود رفتند تا نوبت به این سراپا معصیت رسید؛ الآن که در بربرم؛ اگرچه از همه بی‌برم، لّله الحمد که مُحَبّ حیدرم».^۳

این موضوع را ناطق در شکرباغ تحت عنوان «سخن از تاریخ وطن و آبا و اجداد» نیز آورده که اجداد او سال‌ها قبل از سبزوار به مناطق مرکزی افغانستان کوچیده است:

دکان دار دکان نکته‌دانی

ز کیسه ریزد این نقد معانی

که امروز هر چه با بربر نشینم

به اصل از سبزوار سبز دینم

چو سرسبزی و اصل از سبزوارست

قلم در سبزه‌کاری آبدار است^۴

اینکه اجداد ناطق در سرزمینی به نام سبزوار^۵ زندگی می‌کرده است، چه عواملی سبب شده که به مناطق مرکزی افغانستان و به‌ویژه دایکندی مهاجرت کند و در آنجا سکنا گزین شود، دقیق معلوم نیست؛ ولی از فحوای اشعار پیداست که اجداد او به‌ویژه پدرش از عالمان به‌نام بوده است. براساس نیازهای تبلیغی

۱. موسوی، نسخه خطی طوفان المصیبه، موجّه چهل و سوم.

۲. همان، موجّه چهل و پنجم.

۳. همان، مقدمه.

۴. موسوی، شکرباغ، ۵۰.

۵. آثار ناطق نیلی، جغرافیای تاریخی سبزوار را مشخص نکرده است؛ اما روایت‌های شفاهی می‌گویند که منظور شاعر، سبزوار خراسان کنونی بوده، دلیل آنان هم این است که یک قباله زمین بنام «چهل مُهر» نزد بزرگان مرکز دایکندی بوده که نشان می‌دهد پدر ناطق نیلی در سبزوار خراسان امروز ایران زمین داشته است؛ اما این نظر قطعی نیست؛ چون در زمینه منبع مکتوب وجود ندارد.

و نشر معارف اسلامی به مناطق مرکزی سفر کرده و در آنجا با استقبال مردم متدین و شیعیان مخلص هزاره-جات مواجه شده و اقامت اختیار کرده است. با آنکه ناطق در مورد زمان مهاجرت اجدادش به طور مشخص چیزی نگفته است؛ ولی قرآینی موجود از جمله تنها آرامگاه پدرش در نیلی نشان می‌دهد که احتمالاً آنان در اواخر سده دوازده و یا اوایل سده سیزده هجری از محل سکونت خویش مهاجرت کرده‌اند. ناطق، در مورد نسب و تبار خویش در بخشی از مثنوی شکرباغ تصریح کرده است که وی از نسل حضرت امام موسی بن جعفر (ع) است:

نسب از موسوی این طرفه پیوند	نصیب ما ز الطاف خداوند
اگر چه بندگی را پست کاریم	بلندی از بلندان چشم داریم ^۱

اینکه ناطق، موسوی نسب است در طوفان المصیبه نیز این موضوع را مشخص ساخته که برای هر محقق قابل اهمیت است:

چون نسب ناطق تو را از موسوی است	تحفه احقر ترا این مثنوی است ^۲
---------------------------------	--

همین‌گونه اجداد و تبار خودش را از طبقه‌های فرهنگی و علمی می‌داند که به هر سرزمینی رفته‌اند، برای علم و دانش فعالیت داشته‌اند، تا اینکه نوبت به او رسیده است، در ابیات از آنان چنین توصیف می‌کند:

به هر جا علم و دانش بیش بردند	ز نیکی بهره‌ای با خویش بردند
-------------------------------	------------------------------

در طوفان المصیبه شعر زیبایی دارد که در آن سرزمین آبابی خویش را به گلستانی تشبیه می‌کند که شاعر مثل بلبل ناخوانی برای آن می‌نالد و حسرت می‌خورد؛ نیلی را قفسی می‌داند که از آن نمی‌تواند بیرون شد، باورش هم این است که جدایی از آنجا سبب شد تا او رشد چشمگیری نکند:

از گلستان تا جدا افتاده‌ام	همچو بلبل بینوا افتاده‌ام
نیست گوشی ناله‌ام را گوینا	سرمه خوردم از صدا افتاده‌ام
با چنین بشکستگی در این قفس	ناطق امید خدا افتاده‌ام ^۳

۱. موسوی، شکرباغ، ۵۰.

۲. همو، نسخه خطی طوفان المصیبه، سرچشمه نهم، موج دوم.

۳. موسوی، نسخه خطی طوفان المصیبه، مقدمه.

۱-۵- تخلص شعری

در بخش نسب و تبار ذکر شد که نام خانوادگی شاعر، موسوی است؛ اما تخلص ادبی او در شعر «ناطق» ذکر شده است. در بین مردم هم به ناطق نیلی و شاه ناطق مشهور است. این تخلص هم در مثنوی شکر باغ بارها آمده و هم در پایان اکثر اشعار طوفان المصیبه ذکر شده است. به طور نمونه مواردی که در شکر باغ آمده است:

در این گلشن چو ناطق بلبل نیست به چشمش چون نسا زیباگلی نیست^۱

در این باغ افکنم غلغل چو بلبل ز عشق ناطق و حسن نساگل

در مقدمه طوفان المصیبه مشخصات خودش را با لفظ «ناطق» آورده است. در شعرهای زیادی هم آن را ذکر کرده است که به چند نمونه اکتفا می‌نمایم:

ناطق خموش باش که دل‌ها کباب شد موج شکیب بحر تحمل سراب شد^۲
درین قضیه ز بس ناطق از جگر خون ریخت کشید نم رخ کاغذ، قلم فتاد از کام^۳
شکر لله ناطق اندر گلشن مدح علی طوطی شیرین کلام و بلبل گویاستی^۴

در یک شکواییه که همسر اول این شاعر در مورد بی‌وفایی‌های او سروده و تاکنون به شکل شفاهی به ما رسیده، نیز لفظ ناطق را آورده است:

خبر آمد که ناطق کد خدا شد جهان در پیش چشم من سیا شد

در اینکه چرا وی را ناطق گفته‌اند نیز نظریات متفاوت وجود دارد. کاظم یزدانی بر این نظر است که «ارزش کار ناطق که البته در نزد مردم به «شاه ناطق» مشهور است، در این است که سروده‌های او نسبت به شعرای معاصرش از سلاست و روانی بیشتر برخوردار است. از خم و چم شعر آگاه بوده، به علاوه که از

۱. همو، شکر باغ، ۴۲.

۲. همو، نسخه خطی طوفان المصیبه، مقدمه.

۳. همان، سرچشمه اول، موج دوم.

۴. همان، سرچشمه دوم، موج دوم.

نظر علمی نیز مرتبه بلندی داشته است.^۱

۲- تحصیلات و اطلاعات علمی ناطق

همان‌گونه که در سطرهای قبلی گذشت، ناطق متولد و رشد یافته نیلی مرکز دایکنندی است که در صد و هشتاد سال پیش از این روز از وضعیت و امکانات علم و دانش برخوردار نبوده است، برای اینکه دایکنندی از نقاط دوردست، محروم و فراموش شده‌ای بوده است که همواره از سوی حاکمان مورد بی‌مهری و بدمهری قرار گرفته است، سال‌ها دیدن یک مسئول حکومتی از آرزوهای مردم این سرزمین بوده است، تصویری که از حکومت داشته‌اند، فقط ترس و خشونت بوده است. بنابراین رد پای کار رفاهی و انکشافی را در دایکنندی صد سال پیش نمی‌یابیم، تصویری هم که ناطق از این نقطه افغانستان بیرون می‌دهد سراسر حقیقت است. در مقدمه طوفان المصیبه علت عدم رشد خود را وابسته به «بربردیار» می‌داند که در آنجا خبری از علم و دانش نیست، شاعر آن محیط بسته و دور از کانون‌های علمی را مورد نکوهش قرار داده است:

هرچند قدر علم به وفق دلم نبود اما کسی نبود که او مایلم نبود^۲

در این دیار از نبود معلم، کتاب و مراکز فرهنگی بر سر راه رشد مردم شکایت کرده است: «[از آنجایی- که] این معصیت‌شعار، از تفصل کردگار به درس و کتب شوقی و [به مطالعه و شعر ذو] قی داشتم؛ اما نیافتم معلمی تعلیم دهنده، ندیدم مدرک تسلیم شونده‌ای، روزگاری به سر بردم با هزار اندوه و گاهی فراهم آوردم با محنت کوه...»^۳ ناطق نیلی، پایین بودن سطح علمی خودش را وابسته به فقر علمی و انسانی مناطق مرکزی افغانستان می‌داند که در آنجا رواج داشته است:

ز آدمیت مردم بربر گداست زان من از دانش گدا افتاده‌ام^۴

اما اینکه ناطق نیلی، علوم متداول عصرش را نزد چه کسی فراگرفته بود، اطلاع دقیق در دست نیست، اگر در احوال مصنف از استادان خود نام گرفته بوده، برای نگارنده معلوم نیست، تنها در شکرپاخ از دانش-آموزی در نزد پدرش حرف زده و او را یکی از استادان بزرگ عصر خود معرفی کرده است، استادی که بر بسیاری از انسان‌های دیگر هم عصر ناطق حق استادی داشته است:

۱. یزدانی، فرزندان کوهساران، ۱۸۹.

۲. موسوی، نسخه خطی طوفان المصیبه، مقدمه.

۳. موسوی، نسخه خطی طوفان المصیبه، مقدمه.

۴. همان.

پدر دارم چراغ چشم و بینش	مرا زو اقتباس عقل و دانش
من بی مایه از وی مایه دارم	سرافرازم چو او سرمایه دارم
بود شغلش ادب آموزی من	همیشه در کمال اندوزی من
نه من تنها ز استادش خوش حال	بود چندیش استادان به دنبال ^۱

به قول بعضی از بزرگان، ناطق، ادبیات عرب، فقه، تفسیر و معارف اسلامی را در کشور عراق و ایران فراگرفته است. این مدعا از متن کتاب‌های وی نیز قابل اثبات است، مثلاً نحوه زبان ادب، ترکیبات، به کار بردن اصطلاحات و عبارت‌های علمی، عرفانی، فلسفی، منطقی، و استفاده عالی از آیه‌های قرآن کریم و اشعار عربی در متن نشان از تسلط شاعر بر علوم ادبی و اسلامی است. در متن‌های ادبیات کهن منشیان و نویسندگانی از این سبک در نگارش استفاده کرده‌اند که به زبان و ادبیات عرب و شاخه‌های علوم اسلامی تبصر داشته‌اند، در غیر آن صورت ترکیب زیبا از دو زبان و تولید یک متن دلپذیر کار ساده‌ای نیست، متنی که بدون آگاهی از قوانین و ساختار دو زبان به وجود آید، مثل پارچه‌ای پینه‌دار می‌ماند که از دور چشم بیننده را به خود جلب می‌کند. شعر و نثر ناطق از این دسته‌ها نیست، ظرافت‌هایی در آن دیده می‌شود که از خوانندش احساس لذت به دست می‌آید و هیچ‌گونه بریدگی محتوایی پیدا نیست.

با اینکه ناطق در آثارش نگفته است که چه کتاب‌هایی را نزد استادان خود فراگرفته؛ ولی اشاره به نام و اصطلاحات برخی از علوم نشان می‌دهد که او در این زمینه‌ها اطلاعات خوبی داشته است؛ مثلاً در جایی از ترکیب واژگان منطق و کلام، حکمت و فلسفه و اصطلاحات آن مثل صغری، کبری و نتیجه، جملات بی‌نهایت زیبا به وجود آورده است که هم خواننده را مجذوب می‌کند و هم نشان می‌دهد که او به منطق و فلسفه دسترسی داشته و کلام و حکمت را می‌دانسته که از چه موضوعی بحث می‌کند:

«دیگر اینجا ظهور تمام مالا کلام حدیث لولاک لما خلقت الافلاک [نشان] می‌دهد که باعث بر ایجاد عالم خلقت وجود محمد و آل محمد است و همه موجودات در بغض و حب ایشان ضد هم‌اند، پس اگر همه عالم به محبت ایشان متفق بودی پس لامحاله دوزخ مفقود بودی، پس دوزخ از برای مبغضین محمد و آل محمد و جنت از برای محبین ایشان؛ و برهان قاطع درین قضیه از منطق خوانان مدرسه کلام و حکمت و مدرّسان منطقیان مسند مدقق خلقت از صغرا و کبرا عالم کبیر نتیجه‌پرداز شده‌اند».^۲

همین قسم شاعر در بخش دیگر طوفان المصیبه با خود می‌گوید که شعی از سر لابلالی‌گری در

۱. همو، شکر باغ، ۶۷.

۲. موسوی، نسخه خطی طوفان المصیبه، سرچشمه پنجم، موجه سی و سوم.

گوشه عزلت نشستم و در را به روی اغیار بستم و احوال خودم را به مطالعه گرفتم که نه نصب و رفع علم نحو به رفعت و جایگاهم افزود و نه قیل و قال جار و مجرور کدام موقعیتی را نصیب نمود، نمی دانم شاید طالعم نحس باشد که چون سنگ در این کوهستان محکم و پابرجا افتاده‌ام که تکان خورده نمی توانم، این چند بیت بیانگر این است که شاعر علم نحو و ادبیات عرب را مسلط بوده و اصطلاحات چون جار و مجرور، رفع، نصب و جر در میان دانش‌آموختگان این رشته زبانزد و مشهور است:

نشستم خلوت از اغیار خالی	شبی در کنج عزلت لا ابالی
به سوز شمع با آتش‌زبانی	به اشک جاری و طبع روانی
نه از رفع هنر در رفعتم کار	نه نصب نسبت منصب مرا یار
شدم در قیل و قال جار و مجرور	چو نصب و رفع را دیدم ز خود دور
طلسم بخت من منکوس از چه؟	که یارب طالعم منحوس از چه؟
نماد ناله چون بلبل صبوری ^۱	گذر ناطق ز درد و داغ دوری

۳- احوال جوانی و سفرهای ناطق

در زندگی همه آدم‌ها جوانی از مهم‌ترین و دشوارترین فصل‌های زندگی است، در این مرحله است که آدمی با قوای چون عشق، هیجان و تحرک روبه‌رو است. غلبه هرکدام از این قوا بر آدمی سبب می‌شود که مسیر زندگی اش تغییر کند، سر از جایی در بیاورد که نه خود شخص بداند و نه کسی بتواند او را از آن مسیر نجات دهد. یکی از آن نیروهای غیر قابل کنترل در وجود هر انسانی عشق است، که با درک زیبایی به سوی آن میل می‌کند و سر از پا نمی‌شناسد؛ ناطق هم به‌عنوان یک جوان شاعر و اهل ذوق تجربه‌های این فصل را در آثارش برای ما بیان کرده است.

آن طوری که در بخشی از مثنوی شکرباغ آمده، ناطق در فصل جوانی به غزل‌سرایی و غزل‌خوانی رو می‌آورد و سخت در فصل پرهیجان جوانی مصروف عشق می‌گردد، این عشق زمینه‌ارائه داستان عاشقانه شکرباغ را فراهم می‌سازد:

چو دور عارضم خط بست هاله	گرفتم ملک خوبی را قباله
نهال قامتم چون شد رساتر	به شهر عشق گشتم آشناتر
دل اندر موج عشق آمد شناور	ز دامان وفا می‌خواست لنگر
غزل خوانی طیب دردم آمد	سخن گرمی ز آه سردم آمد

۱. همان، موجه چهل و سوم.

گلی ناچیده کردم گل پرستی می ناخورده دادم دل به مستی
دویدم هرچه در بالا و شیبی به درد من نشد پیدا طبیی^۱

اما اینکه چگونه عشق بر ناطق غلبه می کند و او را گرفتار می سازد، قصه از این قرار است که در اوج جوانی ناطق با شهرت سخنوری که دارد به مناطق مختلف مرکزی افغانستان (هزاره جات) مسافرت می کند و با بزرگان آن سامان دید و بازدید دارد، در سفر بامیان به این دام می افتد که شرح آن خواهد آمد.

۳-۱- سفر تاریخی به ورث بامیان

ناطق، در یکی از سفرهایش به منطقه ورث ولایت بامیان چند روزی را در دستگاه میر ناصر بیگ، حکمران محلی آنجا می ماند، با شناختی که از ناصر بیگ و جایگاه او دارد، برخی از موضوعات را درباره مناطق مرکزی به ویژه دایکندی در میان می گذارد، ناصر بیگ هم از ناطق استقبال گرم می کند و از او می خواهد که چند روزی را در کنارش باشد.

شاعر جوان، ضمن اینکه با ناصر نشست و برخاست دارد، از درباریان وی می شنود که ناصر خواهر جوانی دارد به نام «نساگل» که سخت زیبا و دلرباست، با شنیدن این سخن هوس بر اندیشه شاعر چیره می شود، اوصاف معشوق را چنین به تصویر می کشد:

شـنیدم خـواهری دارد پـسـنـده کـه باشـد بـنـده اش آزاد بـنـده
ز خـوبی حـسن او ایـزد سرشـته قـلم رعنـای مـحبوبـان نوشـته
بـه امیدـی کـه بـینم روی او را حـریم خـود گـرفتم کـوی او را^۲

بعد از یک ماه ناطق، آن ماه بانو را می بیند، به محض دیدار جمال او، دل از کف می دهد و به قول خودش سر به دیوانگی می زند که چطور بتواند به وصل یار دست یابد، در صدد پیدا کردن راه حل و چاره جویی بر می آید ولی بعد از تدبیر زیاد کسی را نمی یابد تا این مهم را برایش حل کند:

گذشت از پیش من آن ماه پاره ز دیده ریختم بر روستاره
نهادم سر به زانوی تفکر زدم غوطه به دریای تحیر
سمند فکرم در مهمیز کردم خرد در چاره جویی تیز کردم
که این کار مرا سامان که باشد چنین درد مرا درمان چه باشد

۱. موسوی، شکر باغ، ۵۳.

۲. موسوی، شکر باغ، ۵۸.

زدم ز اندیشه هرسو دست و پایی نیامد پای تدبیرم به جای^۱

بعد از اینکه دل ناطق در گِل عشق فرورفت، ره چاره را این دید که باید خود از ناصر بیگ خواهرش را خواستگاری کند. زمانی که قضیه را مطرح کرد، ناصر جواب رد نداد ولی چند شرط مهم گذاشت تا ناطق به وسیله آن شرطها از عشق دلزده شود؛ از جمله اینکه باید دیگر به دایکندی برنگردد و تا زنده هست همراه او زندگی کند؛ دوم از همه دوستان و خانواده اش قطع پیوند کند و زندگی را در ورث آغاز نماید؛ سوم اینکه هر مقدار پول و سرمایه ای که دارد برای او به عنوان شیربها (گله) بدهد.

چو از اسرار من آگاهی اش شد	سخن بر رهبر و دلخواهی اش شد
بگفتا گل چو خواهی بلبلم باش	به دور سر مثال کاکلم باش
دگر از مال دنیا هرچه داری	به رسم پیشکش پیشم گذاری
چو با من راه دادی تار پیوند	ز پیوندهای دیگر بگسلان بند
زن و فرزند را بدرود می کن	همه غمگین مرا خشنود می کن
ز جمع آشنا بیگانه می باش	به من تا زنده ای هم خانه می باش
پدر را کلبه اش بیت الحزن ساز	ز رویت مصر ما رنگ چمن ساز
خریدار تو آنجا هر که باشند	یقین چون من خریدارت نباشند
برادر آن ابوالقاسم و کیلیت	به هر کاری مددکار و کفیلت
تو دل از مهر آنها کنده می گیر	مرا با خود برادر خوانده می گیر ^۲

ناطق به این شرطهای ناصر جواب رد داده می گوید که نمی تواند با خانواده و دوستان خود قطع رابطه کند. بعد از آن تلاش های ناطق نتیجه نمی دهد، مجبور می شود برگردد ولی با قلبی پر از غصه عشق و درد هجران یار؛ هر چند تصمیم گرفت که راز از پرده نیفتد و درد دلش را کسی نفهمد ولی رنگ بیرون، نشان از درد درون داشت، هر روز کسی از رنگ زرد او می پرسید ولی او از ابراز خبر امتناع می ورزید، تا اینکه پدرش می بیند فرزندش هر روز دگرگون تر از روز پیش است، از یک چیزی حتماً رنج می برد که او نمی داند. به جستجوی این راز می پردازد و نصیحت می کند تا دریابد که در سفر بامیان برای فرزندش چه واقعه ای رخ داده است. وقتی ناطق مهربانی های پدر را مشاهده کرد، رخنه زخم جگر را پیش طبیب روحانی گشود و راز

۱. همو، ۵۹.

۲. موسوی، شکرپاغ، ۶۳.

دل را بیان کرد:

چو دیدم مرهمی های پدر را گشادم رخنه زخم جگر را
از آن رخنه رهی بیرون گشودم پدر را زخم پنهانی نمودم
پدر دانست چون مجروح عشقم علیل و خسته و مقروح عشقم^۱

زمانی که سید عبدالعلی موسوی دانست که فرزندش در این سفر گرفتار عشق شده است، دردی که او را رنج می دهد و رنگش را هر روز زردتر می کند، آتش محبت است که از درون شعله ور است، دود آه جان-سوز او هویداست؛ نصیحت می کند که دست از عشق مجازی و صورتی بکشد؛ زیرا کمتر کسی از این عشق به کام دل می رسد، گام گذاشتن در وادی عشق در واقع گام نهادن در گلوی اژدهایی است که هر لحظه آدمی را ممکن است نابود کند:

بگفتا ای پسر برکش عنان را مئیکن دام محنت مرغ جان را
ز عشق آخر سراسر رنج و درد است گل این باغ دایم روی زرد است
خصوص عشقی که شد صورت پرستی عبث بر نقش باطل دیده بستی^۲

با آنکه پدر ناطق از عواقب و پیامدهای منفی عشق مجازی سخن گفت و از سرنوشت عاشقان تاریخ برای فرزندش قصه کرد، ولی این سخنان چون باد از بیخ گوش ناطق می گذشت، آرامش دوباره به دست نمی آورد.

در اوج شیدایی و دلباختگی است که گردون رنگ دیگر برای ناطق ریخت؛ پدر مهربانش وفات کرد، بعد از چند وقتی پدر را در عالم خواب می بیند که به فرزندش توصیه می کند که به سفر عشق ادامه دهد و دوباره به ورث بامیان برود، اما ناطق قبل از رفتن، سه نامه می نویسد؛ یکی برای میر ناصر بیگ و دیگری برای نساگل و سومی برای رفیق شفیق خودش به نام «کرم شاه» در ورث که همکار و همراز اوست، اینها را به دست قاصدی می دهد، تا به بامیان برساند و جواب خوب و یا بد آن را دریافت کند، بعد از چند روز جواب نامه ها به دست ناطق می رسد و با نویدهای معشوق و میر ناصر، امیدی دوباره می یابد و راهی بامیان می شود، در جریان سفر، غزل خوانان راه می پیماید، انگار اسپش در هوا گام برمی دارد و چون باد قله های بلند و ناهموار را طی می کند:

۱. همو، ۷۴.

۲. موسوی، شکر باغ، ۷۴.

بمحمدلله که این ره شد بریده	به پای عاشق هجران کشیده
نشین ای دل که از مژگان بر آرم	ز پایت هر سر خاری خلیده
خیال یار چشمم می نماید	مگر جام جهان بین است دیده
صدف کن گوش ای غواص معنی	که ناطق از زبان دُر پروریده ^۱

بعد از چند روز طی طریق سرانجام ناطق به دربار میر ناصر بیگ می رسد، میر ناصر هم از او استقبال گرم می کند، و چند شبی در مجلس خاص او را می برد، هر شبی مثل «شاه سیاه پوش» فقط با یک نگاه و صحبت، معشوق از حضور عاشق دور می شود و دامن کشان دل ناطق را با خود به یغما می برد، تا اینکه دوباره دوستان ناطق از میرناصر می خواهند که با این کار موافقت کند، ناصر بعد از موافقت کابین زیاد طلب می کند، ناطق مجبور می شود در پی تدارک پول برآید، همه بزرگان مناطق مرکزی که او را می شناختند در این کار یاری کردند؛ سرانجام به وصال یار رسید. جزئیات این داستان را می توان در مثنوی شکرباغ و «قصه عشق» خواند.^۲

۳-۲- سفر مشهد الرضا(ع)

روایت های شفاهی از سفرهای متعدد ناطق به کشورهای منطقه از جمله ایران و عراق حکایت دارد؛ ولی در متن دو اثر موجود شاعر، از این سفرها به طور مستقیم چیزی گفته نشده است، اگر در بخش احوال مصنف؛ قسمت آخر طوفان المصیبه بوده ازین رفته است؛ اما به طور غیر مستقیم می توان به فرایندی دست یافت که نشان از سفرهای او دارد. در لابه لای ابیات طوفان المصیبه به برخی از نکاتی برمی خوریم که بیانگر اوج علاقمندی ناطق به سفر مشهد است، مثلاً در آنجایی که پیرامون امام رضا(ع) سخن می گوید، آرزوی عتبه بوسی بارگاه ملکوتی آن حضرت را دارد تا خاک درش را سرمه چشم خود کند.

بلبل زار رضا یعنی رضا بخش غریب در غمش افکنده خوش طرح نوای تازه ای

ای اجل تأخیر کن تا ناطق از خاک درش کحل چشم خود ستاند توتیای تازه ای^۳

در موجه چهل و سوم هم بین نام خود و امام رضا(ع) تناسب برقرار می کند و این نکته را با حسرت بیان می کند؛ وقتی مرا حضرت رضا(ع) بخشیده است چرا از او دورم و عتبه بوسی اش نصیب نمی شود، اگر مقیم

۱. همو، ۲۶۴-۲۶۵.

۲. موسوی، شکرباغ، بیت های ۲۶۸ به بعد.

۳. همو، نسخه خطی طوفان المصیبه، سرچشمه دهم، موجه اول.

کوچه او بودم چه می شد.

چو من بخش رضایم دوریم چیست؟
مقیم کویش ار بودی چه بودی
ز عتبه بوسیش مهجوریم چیست؟
زرنج هجر آسودی چه بودی^۱

یا در دعایه ای از خداوند می خواهد که او را به مشهد الرضا مشرف سازد تا عتبه بوسی ضامن الغربا را نصیب گردد:

به عتبه بوسی سلطان ضامن الغربا
مشرفش نما باز ای مجیب دعا^۲

اما اینکه آیا قبل از سرایش این کتاب که در ۱۲۷۶ق شروع شده، به مشهد سفری داشته یا نه برای نگارنده دقیق معلوم نیست. فقط روایت شفاهی تایید می کند که او برای ادامه تحصیل نیز به ایران و عراق سفر کرده است. اگر چنین باشد باید پیش از این سالها باشد؛ برای اینکه تحصیلات هر شخصی بیشتر در دوران جوانی صورت می گیرد نه در کهن سالی؛ چون ناطق مقتلش را در دهه چهارم عمرش شروع کرده است. علتش این بوده که پیشتر از آن منبع در اختیار نداشته است تا دست به چنین کاری بزند، خود می نویسد که در شروع طوفان المصیبه ۴۵ سال داشته است «از سن سی به طلب این گنج به این محنت و رنج تا به سال چهل و پنج رسیدم به مضمون «لِیْسَ لِإِنْسَانٍ إِلَّا مَا سَعَى» درج گوهری از خزانه جوهری به دستم افتاد». بنابراین ممکن است چندین بار به ایران سفر کرده باشد.

۳-۳- سفر کربلا و نجف

از زمان و تعداد سفر به کشور عراق هم سندی وجود ندارد، ولی طبق روایت های مردم دایکندی و به ویژه نسل باقی مانده از ناطق، وی برای ادامه تحصیل چند نوبت به عراق جهت زیارت شهدای کربلا و نجف اشرف، سفر داشته است. احتمالاً در بخش احوال مصنف درباره سفرهایش نکاتی را نگاشته بوده که متأسفانه بر اثر سهل انگاری نسل او و جبر محیط از بین رفته است.

با همه این مشکلات در مسیر حقیقت یابی موضوع، برای دست یابی به معلومات در این باره، نسخه طوفان المصیبه سرنخ هایی را به دست می دهد که بیانگر سفر ناطق به عراق است. از جمله در چندین جا دعا می کند و خدا را به شهدای کربلا قسم می دهد که پیش از هشتاد و هفت سالگی اجل دامن گیرش نکند تا به نجف اشرف و کربلای معلّ مشرف شود، آنجا راز دل کند و سخن از واقعه کربلا در پیشگاه امام

۱. همان، سرچشمه پنجم، موجه چهل و سوم.

۲. موسوی، نسخه خطی طوفان المصیبه، موجه چهل و پنجم.

شهدا بگوید:

به هشتاد و هفت عاشق پاک او	که گشتند در راه او خاک او
کز هشتاد و هفت سال پیش ای خدا	نسازی اجل را به من آشنا
رسانی مرا کربلا و نجف	ز پابوس ایشان ببخشی شرف ^۱

و یا در موجه چهل و سوم آرزوی سفر نجف را تکرار می‌کند:

به سودای نجف شوریده ام سر	نمی افتد سرم از چه در آن در؟
طواف کعبه کویش بهشت است	ولایش گر نشد کعبه کنشت است ^۲

در ادامه شعر می‌گوید دلم مبتلای کربلاست؛ اما چرا در آن فردوس مرا جای نیست، اگر خدا بخواهد که آنجا رسم، بعد از بوسیدن مرقد لب‌تشنه‌ها احوال همه را خواهم پرسید که احوال‌تان چون است.

۴ - آثار ناطق نیلی

تا آن جایی که جست‌وجو نشان می‌دهد و پیدا شدن نسخه‌های خطی شکرباغ و طوفان المصیبه تأیید می‌کند، ناطق نیلی درباره تعداد آثارش چیزی نگفته است؛ اگر هم گفته باشد، ممکن است در بخش‌هایی از کتاب طوفان المصیبه بوده که از بین رفته است. در هر کدام از این دو کتاب، تنها درباره محتوا و ساختار خود آن اطلاعاتی وجود دارد و بس.

۴-۱ - مثنوی شکرباغ

یکی از نسخه‌های خطی آثار ناطق که تصحیح و چاپ شده، مثنوی شکرباغ است. این نسخه برای نخستین بار در سال ۱۳۹۳ خورشیدی به دست آمد. در آن زمان با تصحیح نگارنده^۳ در ولایت دایکندی با تیراژ کم چاپ شد. بار دوم انتشارات بیهقی وزارت اطلاعات و فرهنگ افغانستان در تابستان ۱۳۹۷ خورشیدی تصحیح جدید این نسخه را با شمارگان بیشتر و کیفیت خوب به چاپ رساند. ناطق، در این کتاب هیچ اشاره‌ای به تعداد آثارش نکرده است. همچنین وی نگفته است که چه عنوان‌هایی در نظم و نثر از وی باقی مانده است؛ فقط در چند بیت از نام خود کتاب، تعداد ابیات و سال سرایش آن سخن گفته است.

۱. موسوی، نسخه خطی طوفان المصیبه، سرچشمه سوم، موجه دوم.

۲. همان، سرچشمه پنجم، موجه چهل و سوم.

۳. موسوی، شکرباغ، به تصحیح سید عوض‌علی کاظمی.

از نظر محتوایی این مثنوی شامل موضوع‌هایی چون عشق و عرفان، فلسفه، اخلاق، تاریخ، فرهنگ و ادبیات... است که از نظر ساختاری، به سبک مثنوی‌های کهن، داستان در درون داستان است، کتاب با این ابیات آغاز می‌گردد:

الهی صبح بخت‌افروز بنمای	گریه از مطلع مقصود بگشای
بکش زان صبح خورشید خیالم	برآور بدر ازان مطلع هلالم
درین بازیچه پُردام تزویر	به هر لغزش ز لطف دست من گیر
دل‌م را مخزن صدق و صفا کن	زبانم حامل حمد و ثنا کن
زمینی‌ساز پر دامن هوشم	سخن را کن غلام حلقه‌گوشم ^۱

بعد از این مقدمه‌چینی می‌رسد به وصف سخن و تنها سخن را رازدار عشق می‌شمارد، بعد وارد مطالب دیگر می‌شود و داستان‌هایی از متون کهن چون مثنوی معنوی و هفت‌پیکر نظامی گنجوی را در این مثنوی بازسرای می‌کند. اما اینکه ناطق در چه مدتی مثنوی شکر باغ را تمام کرده، دقیق معلوم نیست، در آخر ابراز شکر می‌کند و کتاب را با این بیت به پایان می‌رساند:

هزاران شکر کز شکر فروشی رسید این طفلکان در پوست‌پوشی^۲

از زمان آغاز مثنوی شکر باغ چیزی به دست نداریم؛ ولی ناطق تاریخ ختم آن را در روز جمعه، ماه جماد الثانی، فصل بهار سال ۱۲۶۴ق گفته است:

جمادی الثانی و فصل بهاری	جمادی گشت کلک از لاله‌کاری
به روز جمعه دارم اجتماعش	که اجماعی شود اندر سماعش
قمر در خوشه بود و شمس در ثور	که چیدم دانه مرغ افتاد از دور
به تاریخش شد این مصرع موافق	ز نوک نی شکر افشانده ناطق ^۳

نه تنها از سال سرایش این کتاب خبر داده بلکه شمار ابیات آن را نیز مشخص کرده است. در صفحات آخر کتاب، خطاب به شنونده‌ای که احتمالاً پرسیده بوده، تعداد بیت‌های کتاب چند است، تأکید می‌کند

۱. موسوی، شکر باغ، ۱.

۲. همو، ۳۰۵.

۳. همان.

که اگر صد بار از من بپرسی شمار بیت آن «از صد بود سی»؛ یعنی صد سی تایی، می شود سه هزار (۳۰۰۰) بیت:

اگر صد بار از من باز پرسی شمار بیت او از صد بود سی^۱

۴-۲- طوفان المصیبه

اثر دوم ناطق، نسخه طوفان المصیبه است. این اثر تاکنون به شکل نسخه خطی باقی مانده است. سال آغاز نگارش این کتاب ۱۲۷۶ق است؛ ولی تاریخ پایان یافتن کتاب، به علت نبود برگ‌های آخر آن معلوم نیست.

این اثر به شکل مختلط از نظم و نثر تصنیف شده است. شمار ابیات آن مشخص نیست. شاعر هم درباره حجم آن چیزی در مقدمه نگفته است. فقط عنوان فصل‌ها و زیرفصل‌ها را معرفی کرده است. از نظر ساختاری، این کتاب به سبک کتاب طوفان البکاء میرزا محمد ابراهیم جوهری (۱۲۵۳ق) تألیف و تصنیف شده است.^۲ آن‌گونه که از متن کتاب و گفته‌های شفاهی نوادگان ناطق پیداست، این کتاب سال‌ها به نام «جواب جوهری» در محافل شب‌نشینی خوانده می‌شده و شهرت داشته است؛ زیرا براساس مقتل جوهری بنا نهاده شده است. بررسی و تصحیح این نسخه پایان‌نامه کارشناسی نگارنده در دانشگاه یزد است.

۴-۳- آثار دیگر

تا زمانی که نسخه خطی طوفان المصیبه به دست نیامده بود، گمان می‌رفت مجموعه اشعار عاشورایی و آیینی که از بیاض‌های کهنه جمع‌آوری شده، غیر از متن مذکور است؛ ولی بعد از مقابله این اشعار با نسخه طوفان المصیبه معلوم شد که برخی اشعار، از همین کتاب رونویس شده است؛ مثلاً شعری که با بیت «شب قتل است و امشب عالم انوار می‌لرزد» از آن جمله است. تعدادی از قطعات باقی مانده هم معلوم نیست که متعلق به کدام اثر ناطق است؛ چون نه از شکرباغ است (به علت تضاد موضوع) و نه از طوفان المصیبه (به علت اختلاف در ساختار)؛ به دلیلی که قسمت بدنه اصلی کتاب رفتگی ندارد که بتوان حدس زد این اشعار با آن منطبق باشد.

شاید هم ناطق، به سبک شاعران سلف، غزلیاتش را جداگانه مدون کرده بوده که البته از حوادث روزگار محفوظ نمانده است و این دو نمونه باقی مانده، از آنجا گرفته شده باشد؛ و یا از جمله اشعاری بوده که شاعر در موضوع‌های مختلف سروده، ولی فرصت جمع‌آوری آن را به دست نیاورده است. برای اینکه خواننده محترم، بتواند قضاوت کند، یکی دو نمونه را می‌آورم.

۱. موسوی، شکرباغ، ۳۰۵.

قصه ای دارم به دل نقشش به دفتر مشکل است داغ ناسور حسین بر دل سراسر مشکل است
ناطق از قتل جوانان حسین در کربلا صبرکردن تا به محشر پیش داور مشکل است

همین گونه شعری که درباره بند امیر و قصه مسلمان شدن «شاه بربر» سروده شده؛ یکی از نویسندگان از زبان شخصی به نام محمد لعلی، فرزند خداداد آخوند، متولد ۱۳۰۸ق ساکن سنگ تخت دایکندی، ثبت کرده از همین نمونه های پراکنده است:

جانشین و ابن عم مصطفایی یاعلی آفتاب آسمان انمائی یاعلی
حیدر حیه در خیرگشایی یاعلی شهسوار کارزار لافتایی یاعلی

جمع خلقان را امام و پیشوایی یاعلی^۱

۵- درنگی بر شعر ناطق نیلی

آثار ناطق نیلی در دو سده بعد از حیاتش همواره مورد بی توجهی قرار گرفته است. برای نخستین بار نگارنده به سراغ کارنامه ادبی این شاعر رفت و دو نسخه خطی آن را به دست آورد. هدف در چاپ و نشر آن هم احیای آثار بوده نه نقد و موشکافی های متون، به همین خاطر بیشتر به وضع موجود آثار پرداخت تا وضع مطلوب. بنابراین شعر ناطق نیلی پیش از تصحیح نگارنده، مورد نقد قرار نگرفته است، مطالب پراکنده ای که نوشته شده در حد معرفی شاعر است نه شعر؛ ولی در این اواخر یکی از دانشجویان دانشگاه یاسوج از پایان نامه کارشناسی ارشدش تحت عنوان تحلیل فرم و محتوای منظومه شکرباغ ناطق نیلی و مقایسه آن با یوسف و زلیخای جامی^۲ دفاع نموده است، دو مقاله ای هم در نقد اشعار ناطق آماده دارد ولی هنوز در مجلات به نشر نرسیده است.

اما اگر به طور گذرا بخواهیم به شعر ناطق نیلی بپردازیم، نمی توانیم با یک نظریه واحد اشعارش را تحلیل نماییم، چون او در دو حوزه شعر آیینی و غیر آیینی، عرفانی و زمینی شعر دارد، و در اکثر قالب های ادبی طبع آزمایی کرده است. اما عجبالتاً می شود با نمودار چهار ضلعی که شفیع کدکنی در کتاب ادوار

۱. یزدانی، فرزندان کوهساران، ۱۷۳-۱۷۵.

۲. این جوان سید مهدی حسینی ساحل نام دارد، باشنده دهکده خوشک شهرستان اشترلی ولایت دایکندی است.

شعر فارسی^۱ مشخص کرده به شعر ناطق نگاه کرد. در نقطه «صعودی که شامل زیبایی های هنری و فنی می شود» اشعار ناطق در دو اثرش فرق دارد، در مثنوی شکر باغ، زیبایی های هنری در مرحله بالایی قرار دارد؛ ولی در طوفان المصیبه با آنکه صنایع برجسته و بابسامد بیشتر به کار گرفته شده، در برخی موارد با مشکلات وزنی و برخی ابیات سست مواجه می شویم که مشکل وزن هم احتمالاً ناشی از تصرف نسخه- بردار باشد نه شاعر. مثلاً:

ز رنج دستاس افگار دستش هوای دی چو گل داده شکستش^۲

در نقطه عمقی که «زمینه انسانی و بشری عواطف» را در بر می گیرد، ناطق در هر دو اثرش از زیربار مسئولیت خوب به در آمده است، یکی از موارد زمینه انسانی، جایگاه برتر و انسانی دادن به زن و شخصیت وجودی آن است، همین قسم در شعر عاشورایی برجستگی بیشتر عواطف انسانی بروز کرده است که جای بحث مفصل آن نیست.

در پشتوانه فرهنگی، ناطق نیلی به دلیل برخورداری از فهم متون عربی و تسلط به معارف اسلامی، پشتوانه یک هزارساله تمدن اسلامی را با خود دارد که ارزش های درج شده در متون فارسی و عربی را شامل می گردد. از ارتباط خویش با متون کهن و شاعران و اندیشمندان پیش از خود در طوفان المصیبه سخن گفته است، ولی نکته ای که ممکن است قابل نقد باشد این است که شاعر در قسمت استفاده برخی موضوعات قابل تأمل از منابع خویش پیرامون حادثه عاشورا دقت نکرده است، مثل قصه آوردن فِصّه، شیر را برای محافظت اجساد شهدا در کربلا، این گونه مسایل علاوه بر نثر در شعر ناطق نیز بازتاب یافته است.

با اینکه ناطق به لحاظ قدرت آفرینش هنری و احساس انسانی در مرتبه کم از شاعران متقدم نیست ولی در گستردگی میان جامعه مورد توجه کمتری قرار گرفته است. تنها در افغانستان؛ به ویژه دایکندی شهرت دارد، بسیاری از اشعار عاشورایی او را مردم حفظ دارند که در دهه عاشورا به عنوان «گرد علمای» می خوانند ولی فراتر از آن در حوزه زبان پارسی کسی به سراغ آن نرفته است، دلیلش این است که محیط دوردست دایکندی و عدم دسترسی مردم به کتاب، کتابخانه، مطبوعات و اینترنت سبب شده که آثار او گمنام بماند و برخی نسخه هایش هم آسیب ببینند و یا مفقود گردد.

۶- دوران کهن سالی

در مورد سال های آخر زندگی ناطق چیزی نمی دانیم، به این علت که هم آثاری متعلق به دوره پیری او

۱. شفیع کدکنی، ادوار شعر فارسی، ۱۳۴.

۲. موسوی، نسخه خطی طوفان المصیبه، سرچشمه دوم، موج چهارم.

وجود ندارد و هم در مناطق مرکزی افغانستان کتاب دیگری نوشته نشده است تا درباره زندگی ناطق معلومات داده باشد. در محیط بسته فرهنگی و طبیعی روزگار شاعر، اثری از تذکره نگاری و یا شرح احوال- نویسی وجود ندارد، نسخه خطی اشعار فرزند صاحب قریحه ناطق نیز متأسفانه مفقود گردیده است. اما شواهدی در متن دو کتاب شاعر است که نشان از دهه چهارم عمر وی دارد، آنجایی که ناطق عمر خودش را با سن فرزندش می‌سنجد، از سی و شش سالگی خود سخن می‌گوید:

تورا یک نه بود سال و مرا چار تو در کار آمدی من رفتم از کار

در مقدمه طوفان المصیبه شاعر از چهل و پنج سالگی خود سخن گفته که تازه منبع کتابش را به دست آورده است. از این به بعد شاعر وارد مرحله دیگر زندگی که سرآغاز مقتل سرایی است می‌گردد: «کتب معتبر و نسخه رهبری نیافتم، از غصه خون در جگر، دیده در بیشتر ماندم از سن سی به طلب این گنج به این محنت و رنج تا به سال چهل و پنج رسیدم به مضمون «أَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» درج گوهری از خزانه گوهری به دستم افتاد»^۱.

و یا در بیت دیگر آرزوی هشتاد و هفت سالگی کرده است، معلوم نیست که آیا به این سال رسیده است یا نه.

کز هشتاد و هفت سال پیش ای خدا نسازی اجل را به من آشنا^۲

از این بیت می‌توان چنین دریافت که احتمالاً ناطق تا ۸۶ سالگی زنده بوده است، در سال‌های بعدش که دقیق معلوم نیست، به سفر کربلا رفته و در برگشت به ایران در شهر مشهد مقدس دار فانی را وداع گفته است.

۷- آرامگاه

همان‌گونه که از ویژگی‌های کهن‌سالی ناطق چیزی نمی‌دانیم، از تاریخ درگذشت او نیز سند دقیق موجود نیست؛ ممکن است لوح مزاری داشته که در آن، تاریخ وفاتش درج شده بوده؛ اما متأسفانه به شمول آرامگاه ناطق، سایر قبرهایی که در کنار پیر پالان‌دوز در مشهد مقدس بوده همه تخریب شده است.

به گفته نوادگان شاعر- که خاطرات ناطق را به شکل شفاهی و سینه به سینه حفظ دارند- در آخرین روزهای زندگی، ناطق به همراه یکی از فرزندان به نام محمد ذکی به زیارت سیدالشهداء (ع) به کربلا

۱. موسوی، نسخه خطی طوفان المصیبه، مقدمه.

۲. همان، سرچشمه سوم، موج اول.

معلماً می‌رود؛ اما در جریان سفر در عراق بیماری برایش پیش می‌آید، به فرزندش می‌گوید عجله کن مرا به ایران برسان تا در کنار حرم حضرت امام رضا(ع) دفن شوم، وقتی به ایران برمی‌گردد، دار فانی را وداع می‌گوید. بنا بر وصیتش او را در کنار پیر پالان‌دوز در مشهد به خاک می‌سپارند که اکنون نشانی از آرامگاه وی وجود ندارد.

نتیجه‌گیری

آنچه از بررسی کارنامه ادبی ناطق نیلی، شاعر سده سیزده هجری افغانستان به دست می‌آید، این است که به علت محیط بسته فرهنگی و سیاست ناعادلانه حکومت‌های افغانستان، کمتر به شهرت رسیده و آثار او معرفی نگردیده است. نه تنها آثار او چاپ و نشر نشده بلکه تعدادی از آن‌ها از بین رفته است، نسخه‌های باقی‌مانده هم دست‌نوشته شاعر نیست، بلکه بر اثر تحولات روزگار صدمه دیده است.

از حوادث مهم زندگی شاعر نیز زیاد معلومات نداریم، تنها متن‌های موجود سرنخی از تاریخ تولد و تعدادی از سفرهای او به دست می‌دهد. شواهد نشان می‌دهد که ناطق نیلی در سال ۱۲۲۸ ق در استان/ ولایت دایکندی دیده به جهان گشوده است، هم‌زمان با دور دوم پادشاهی دوست محمد خان به فعالیت‌های ادبی خویش ادامه داده است؛ ولی از تاریخ وفات وی سندی در دست نیست. از این شاعر خوش‌قریحه دو اثر به نام‌های شکرباغ و طوفان المصیبه باقی‌مانده است، علاوه بر این دو کتاب بخشی از ارزش‌های ادبی و فرهنگی افغانستان را به نسل کنونی معرفی می‌کند، در عموم برای حوزه زبان فارسی نیز اهمیت دارد، چون که می‌تواند به‌عنوان سند خوب در مطالعات ایران فرهنگی کمک کند.

فهرست منابع

- شفیعی کدکنی، محمد رضا. ادوار شعر فارسی. تهران: سخن، ۱۳۸۷.
- موسوی، سید رضابخش (ناطق نیلی). شکرباغ. به تصحیح سید عوض‌علی کاظمی. کابل: انتشارات بیهقی وزارت اطلاعات و فرهنگ، ۱۳۹۷.
- موسوی، سید رضابخش (ناطق نیلی). نسخه خطی طوفان المصیبه. متعلق به سده سیزده، کتابخانه شخصی، ۱۲۸۷ ق.
- یزدانی، کاظم. فرزندان کوهساران. کابل: سعید، ۱۳۸۶.

Transliterated Bibliography

Mūsavī, Sayyid Rizā bakhsh(Nāṭīq Nīlī). *Nuskhah-yi Khaṭṭī Tūfān al-Muṣībah*,

Muti'aliq bi Sadih-yi Sīzdah, Kitābkhānih Shakhsī, 1870/1287.

Mūsavī, Sayyid Rizā bakhsh(Nāṭiq Nīlī). *Shikar Bāgh*. ed. Sayyid 'Ivaż 'Alī Kāzimī.

Kābul: Intishārāt-i Bayhaqī Vizārat-i Iṭilā'āt va Farhang, 2018/1397.

Shafī'ī Kadkanī, Muḥammad Rizā. *Advār-i Shi'r-i Fārsī*. Tehran: Sūkhan, 2008/1387.

Yazdānī, Kāzim. *Farzandān-i Kūhsārān*. Kābul: Sa'īd, 2007/1386.